

تکامل مفهوم امامت در بعد سیاسی و اجتماعی

<?xml encoding="UTF-8?">

موضوع دوستی خاندان پیامبر (ص) پدیده ای قدیم است و به روزگار خود آن حضرت باز می گردد. در میان اصحاب و یاران آن حضرت، کسانی بودند که به خاندان او مهر می ورزیدند. بر اساس روایات تاریخی، پس از درگذشت پیامبر (ص) که موضوع جانشینی ایشان مورد اختلاف نظر قرار گرفت، همین گروه از صحابه بر اساس نص و دستور صریح آن حضرت، از حقانیت خاندان طهارت که نماینده و سرور آنان علی بن ابی طالب بود سخن گفته و از آن امام بزرگوار به عنوان شایسته ترین نامزد خلافت جانبداری کردند؛ گرچه این نظریه و نظریه انصار که تقسیم خلافت را میان مهاجرین و انصار پیشنهاد می کرد، مآلاً طرفی نبست، و قریش، قبیله پر نفوذ که پیامبر نیز بدان وابسته بود، سر انجام توانستند یکی از معمرین و مقدمین خود را از یک سلسله دیگر، به عنوان «خلافت» بر مسند قدرت و ریاست بنشانند. امام علی (ع) سر انجام در مقام استحقاقی خود قرار گرفت، اما پس از 25 سال، آن هم فقط برای مدتی کمتر از پنج سال. آن حضرت در سال چهارم هجری به شهادت رسید. با شهادت او و عدم توفیق خلافت کوتاه مدت فرزندش امام حسن مجتبی (ع)، زعامت و قدرت سیاسی از خاندان پیامبر به دودمان اموی که سالهای واپسین زندگی پیامبر، از سر سخت ترین دشمنان آن حضرت بودند منتقل شد.

تجمع طرفدارانی که بخصوص از روزگار عثمان گرد امام علی (ع) جمع شده بودند، در طول سالهای خلافت کوتاه مدت و بسیار پارسایانه او، گسترش فراوان یافت. در دوره خلافت معاویه 4160 هـ گروه پیروان علی (ع) به صورت یک جمعیت مشخص در اجتماع اسلامی شناخته و ممتاز بودند که بشدت از سوی حکومت، مورد تعقیب و تهدید و آزار قرار می گرفتند. این گروه در طی رویدادهای بعدی آن دوره از تاریخ اسلام، مانند قیام و شهادت امام حسین (ع) در سال 61، نهضت توابین در سالهای 64 و 65، و قیام مختار ثقفی در کوفه در سالهای 66 و 67، به شکل یک جمعیت فعال ضد دولتی که طرفدار حقوق اهل بیت به عنوان رهبران قانونی جامعه اسلامی بود متحول و ممتاز گردید (1)، و سرانجام به عنوان یکی از دو مذهب اصلی در دین اسلام شناخته شد.

جنبش تشیع، با این همه، تا پایان قرن اول هجری جز در گرایش یاد شده که نوعی گرایش سیاسی ضد نظام موجود دانسته می شد راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمان جدا نکرده بود. اما به مرور که از اوایل قرن دوم، مکاتب حقوقی و فقهی اسلامی رو به شکل گرفتن نهاد، مکتب تشیع هم بتدریج به صورت یک مکتب حقوقی مشخص و متمایز درآمد که بیشتر اعضای آن از تعالیم و نظریات فقهی دانشمندترین فرد خاندان پیامبر در آن زمان، یعنی امام محمدباقر (ع) پیروی می کردند (2). طولی نکشید که با شدت گرفتن بحثهای کلامی در جامعه اسلامی و پیدایش مکاتب مختلف کلامی، مکتب تشیع هم ناچار از اتخاذ مواضع خاص در مباحث مختلف کلامی شد که در این باب نیز عمدتاً از مواضع امام باقر (ع) و فرزندش امام جعفر صادق (ع) پیروی می نمود. در نتیجه، وقتی انقلاب عباسی در سال 132 بساط یک قرن حکومت اموی را برچید، تشیع به صورت یک نظام کامل و مستقل سیاسی، فقهی و کلامی در صحنه جامعه اسلامی حضوری غیر قابل انکار یافته بود.

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، دو فرزند او امام حسن و امام حسین مرکز و محور بی منازع عواطف و پیروی هواداران خاندان عصمت و طهارت که خلافت را حق الهی آنان می دانستند، بودند. پس از درگذشت آن دو امام، امام زین العابدین (ع) در نظر اکثریت جامعه اسلامی به عنوان رئیس و بزرگ خاندان پیامبر شناخته می شد. فقط فرقه انحرافی و افراطی کیسانیه، که مرکب از هواداران مختار ثقفی در کوفه بود (3)، محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر معنوی و روحانی خود معرفی کرد. این فرقه فقط تا اواخر قرن دوم در صحنه جامعه اسلامی دوام آورد و پس از آن ناپدید شد. پس از امام زین العابدین، فرزندش امام محمدباقر (ع) (4) و سپس فرزند وی امام جعفر صادق (ع) از طرف اکثریت بزرگ جامعه اسلامی به عنوان رئیس و بزرگ خاندان پیامبر شناخته شده و به این سبب مورد احترام و علاقه همه بودند (5). در زمان امام صادق (ع) یک انشعاب دیگر، جامعه شیعه را به دو بخش زیدی و جعفری تقسیم کرد. جعفریان بعداً به عنوان شیعیان امامی شناخته شدند. پس از درگذشت امام صادق (ع) اکثر پیروان وی به صورت یک روش مستمر همواره برگزیده ترین فرد (معمولاً فرزند ارشد) را از میان بازماندگان ذکور امام پیشین، به عنوان امام می پذیرفتند. عقیده عام آن بود که هر امام، جانشین خود را از میان پسران خویش با وصیت که گاه نص خوانده می شد به امامت منصوب می کند. مآلاً سلسله امامان با یک استثناء در مورد امام دوم و سوم که برادر بودند بر اساس اراده الهی در یک شجره پدر و فرزند قرار گرفت.

منابع فقهی و کلامی اسلامی منصب امامت را به صورت «ریاست عالی بر امور دین و دنیا»، تعریف کرده اند. امام بدین ترتیب، رهبر جامعه اسلامی، جانشین پیامبر اسلام (ص) و سرپرست تمامی امور دینی و اجتماعی مسلمانان است. موضوع حقانیت امیرالمؤمنین علی (ع) نسبت به این مقام، دست کم از روزگار عثمان خلیفه سوم رسماً به وسیله طرفداران حضرتش علیه خلیفه شاغل مطرح می شد. در اعصار بعد بسیاری از مسلمانان، از جمله بسیاری از هواداران سنت (6)، معتقد بودند که ائمه اهل بیت (ع) از خلفای همزمان خود نسبت به مقام خلافت احق بوده اند. شیعیان اعتقاد داشتند که هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد، امام (ع) شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد و غاصبین مقام خلافت را رانده، حق تضييع شده خود را باز پس خواهد گرفت (7). معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند که این موضوع در روزگار آنان روی دهد و پیروان اهل بیت سرانجام از رنج و عذاب و سرکوب و فشارهای سیاسی که برای سالیان دراز تحمل کرده بودند، آسوده خواهند شد (8). از طرف دیگر، چنین به نظر می رسد که دست کم از اواخر قرن اول هجری (9)، انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی بخش از دودمان پیامبر (ع) که در آینده ظهور کرده و نظام فاسد ظلم و ستم را در هم خواهد ریخت و حکومت عدل و قسط را پی ریزی خواهد نمود، در همه قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است. این منجی رهایی بخش را شیعیان با نام قائم می شناختند.

در نخستین سالهای قرن دوم هجری که نارضایتی عمومی از بنی امیه بالا گرفته و نظام خلافت اموی رو به ضعف نهاده بود، بسیاری از مردم امید داشتند که رئیس خاندان پیامبر در آن عصر، امام محمدباقر (ع) رهبری نهضت را به دست گرفته و قیام خواهد کرد (10). اما امام به این انتظار و توقع عمومی پاسخ مثبت نداد. این عکس العمل، شیعیانی را که در ذهنیت آنان، باید امام حق از خاندان پیامبر در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، بی درنگ برای احقاق حق خود و برپا کردن نظام عدل و قسط به پا می خاست، دچار حیرت کرد. هنگامی که از امام سؤال شد چرا با وجود خیل عظیم طرفداران خود در عراق، دست به قیام موعود و مورد انتظار عمومی نمی زند، حضرت پاسخ داد که وی قائم منتظر نیست و قائم در آینده هنگامی که زمان کاملاً مناسب فرا رسد ظهور خواهد

فرمود (11). دو دهه پس از این، فرزند او امام صادق (ع) نیز در شرایطی که بسیاری آن را عالیترین فرصت برای اقدام امام در راه به دست آوردن حق غصب شده خاندان پیامبر (ص) می دانستند از هر گونه اقدامی خودداری فرمود. شوک حاصل از این سکوت و عدم اقدام، موجب شد که شیعیان در افکار و ذهنیات قدیم خود که برای سالهای طولانی بدان اندیشیده بودند، تجدید نظر کنند.

در سالهای آخر دهه سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جابرانه یکصد ساله اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود، امام صادق (ع) در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و سنی محترمترین فرد از خاندان پیامبر بود (12). همه جامعه به وی به عنوان شایسته ترین نامزد احراز خلافت می نگریستند و بسیاری انتظار داشتند که او برای به دست گرفتن آن و ایفای نقش سیاسی خود قدم پیش نهد (13). عراق مالامال از هواداران او بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می داد که «نیمی از جهان» هوادار او هستند (14). مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند (15). حتی عباسیان که سرانجام قدرت را به دست گرفتند بر اساس روایات تاریخی در آغاز به او به مثابه اولویت نخست برای رهبری معنوی قیام، می اندیشیدند (16). امتناع امام از دخالت و بهره برداری از موقعیت، عکس العمل های گوناگونی را در میان مردم به وجود آورد. عده ای از هواداران وی بی مجامله می گفتند که در آن وضعیت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است (17). دیگران فقط اظهار یاس و ناامیدی می کردند که با وجود چنین موقعیت مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور به نظر می رسد (18). اما امام نه تنها خود مطلقاً از سیاست دوری جست (19) بلکه پیروان خود را نیز به شدت از هر عمل سیاسی منع کرد (20)، و دستور داد که شیعیان حق ندارند به هیچیک از گروههای مسلح فعال پیوسته (21) یا تبلیغات شیعی کنند (22) یا با استفاده از شرایط و جو موجود اجتماع که شعار آن طلب رضایت از اهل بیت پیامبر بود در صدد جذب افراد جدید به حلقه پیروان مکتب تشیع جعفری. روایاتی که نشان می دهد حضرت صادق (ع) مایل نبودند خود را امام بخوانند (24) با آن که این مساله جای تواضع نیست شاید در همین راستا بوده است. وی به شیعیان خود صریحاً می فرمود که او قائم آل محمد نیست و در روزگار زندگی و امامت او تغییری در وضع سیاسی جامعه شیعه روی نخواهد داد (25).

در نتیجه، برخی از شیعیان، به شاخه حسنی دودمان پیامبر که از نظر سیاسی فعالیت و بلند پروازتر بود روی آوردند و به شورش نظامی محمد بن عبدالله (نفس زکیه) (26) پیوستند که بسیاری از مردم او را منجی موعود می دانستند. اعتقاد به این که قائم به زودی ظهور خواهد کرد در آن سالها چنان در اذهان رخنه کرده بود که حتی پس از آنکه قیام نفس زکیه در سال 145 شکست خورده و خود او کشته شد، بر اساس نقلهای تاریخی، مردم امیدوار بوده اند که قائم در فاصله پانزده روز پس از کشته شدن نفس زکیه ظهور می کند (27). البته چنین امری اتفاق نیفتاد.

البته، بسیاری از شیعیان در این دوره چنین مشکلی نداشتند؛ زیرا ذهنیت آنان از امام، تصدی مقام سیاسی یا تلاش برای استقرار حکومت عادل نبود. آنان وظیفه اساسی امام را به عنوان دانشمندترین فرد از خاندان پیامبر (ص) تعلیم حلال و حرام و تفسیر شریعت و تزکیه و تربیت اخلاقی جامعه (28) می دانستند. به گمان آنان، جایگاه و نقش واقعی امام و اساساً علت احتیاج به چنین فرد در جامعه، تشخیص حق از باطل (29) و حفظ شریعت از دخالت نابکاران و بدعت بدعتگذاران بود (30)، که اگر نابکاران، اصلی از اصول اسلام را دستکاری یا تحریف کنند امام آن را تذکر داده و اصلاح کند و به وضع اول بازگرداند (31). پس او مرجع اعلی و مفسر شریعت

و دین است. از سوی دیگر، اگر بدعت گذاران بخواهند چیزی بر شرع بیفزایند یا کم کنند، او آن را تکمیل و اصلاح خواهد کرد و نقص و زیاده را به مردم باز خواهد نمود، پس او حافظ تمامیت و اصالت شریعت است (32). در ذهنیت این گروه های شیعی در آن عصر، احتیاج جامعه به امام برای آن بود که مردم، مشکلات مذهبی خود را به وی ارجاع دهند، پس وی بالاترین مرجع و منبع دانش مذهبی برای اخذ تفسیر صحیح شریعت و معنی درست و حقیقی قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) بود. بدین ترتیب در صورت وجود امام، همه اختلاف نظرها در مسائل مذهبی به وی احاله می گردید تا نظر درست را بیان فرموده و با پیروی همه از نظریات او، اختلافی در جامعه مؤمنین پدیدار نگردد (33).

حتی برای آن گروه ها که بر نقش سیاسی امام در جامعه اسلامی تکیه می کردند، خودداری امام صادق (ع) از درگیر شدن در سیاست روزگار خود، در شرایط پیش از استقرار نظام عباسی که همگان آن را زمینه مساعد و مناسب برای احقاق حق خاندان پیامبر می دانستند موجب تحولی بزرگ در طرز فکر آنان نسبت به منصب امامت گردید. برای آن دسته که همچنان به امام صادق وفادار ماندند، امام دیگر رهبر مبارزه و منجی موعود که سالها در انتظارش بودند نبود. دست کم این دیگر نقش اصلی امام دانسته نمی شد. حالا دیگر برای این شیعیان هم مانند گروه های دیگری که در بالا اشاره شد امام اساسا رئیس و رهبر مذهب بود. بدین ترتیب، در ذهنیت جامعه شیعه در این دوره، انقلابی پدید آمد و تأکیدی که قبلا روی مقام سیاسی امام می شد اکنون به مقام مذهبی و علمی امام انتقال یافت. نظریه عصمت ائمه که در همین دوره از سوی هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه در آن عصر بیان گردید (34)، کمک شایانی به پذیرفته شدن ذهنیت جدید کرد. اگرچه امام باقر (ع) و امام صادق (ع) هر دو در زمان خود به عنوان دانشمندان برجسته شریعت سیله تمام جامعه اسلامی پذیرفته و مورد احترام بودند، ولی در نظر شیعیان، دانش امام باقر و امام صادق علیهما السلام از لحاظ کیفیت، با دانش سایر علمای مذهبی آن روز یک تفاوت آشکار داشت، چه آن دانش خاندان پیامبر بود که عملا جزئی از شخص خود او اخذ شده بود، بنابراین آنچه آنان می گفتند حقیقت غیر قابل تردیدی بود که از وحی الهی به پیامبر (ص)، سرچشمه می گرفت.

در همان زمان که این تغییر ذهنیت ها و تحلیلهای جدید شکل می گرفت نظریات و ایده های جدید دیگری از سوی یک جناح جدید تندرو در مذهب شیعه مطرح شد. این جناح، که افکار خود را از نظریات مذهب کیسانیه که اکنون تقریبا مضمحل شده بود می گرفت، نوعی پیوند میان تشیع و غالی گری بود. اینان اصرار می ورزیدند که ائمه را موجوداتی فوق طبیعی وانمود کنند و می گفتند علت واقعی احتیاج جامعه به امام آن است که وی محور و قطب عالم آفرینش است و اگر یک لحظه زمین بدون امام بماند در هم فرو خواهد ریخت (35). نتیجه این نظریات جدید نیز همان بود؛ چه همه می کوشیدند جنبه سیاسی امام را کاسته و آن را تحت الشعاع، و حد اکثر امری فرعی و ثانوی، قرار دهند.

با این همه، در دوره امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) با پیش آمدن مسائل جدید، انتظارات شیعه از نو سر برآورد. در آن دوره، حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می شد که بر اساس آن، هفتمین امام قائم آل محمد بود (36) و این موجب شد در سراسر جامعه شیعه این شایعه و نظر به وجود آید که آن حضرت همان امامی است که حکومت قسط و عدل اسلامی را برپا خواهد کرد. مسائل دیگری نیز به این شایعه دامن می زد: در زمان آن امام و به دست او نهاد وکالت به وجود آمد که همچنان که خواهیم دید زنجیره ارتباطی گسترده ای از وکلای امام در سراسر جهان اسلام تشکیل داد که همه با امام در ارتباط بوده و وجوه شرعی و حقوق و واجبات مالی شیعیان را از آنان دریافت کرده، برای امام می فرستادند. بدین وسیله، جامعه شیعه در سراسر دنیای اسلام

با امام به طور سیستماتیک در ارتباط قرار می گرفتند. خود این مساله که امکان بسیج آنان را فراهم می ساخت، همراه با تاسیس تشکیلات مالی و تنظیمات مربوط به آن، آرزوهای شیعیان را از همه وقت به واقعیت نزدیکتر جلوه می داد. امام کاظم شخصا بسیار شجاع و بی پروا عمل می فرمود و نسبت به حکومت رسماً تعرض می کرد (37) و در حضور خلیفه مقتدر وقت اظهاراتی می نمود که در حد مبارزه طلبی تلقی می شد و خلیفه نیز آن سخنان را به همین معنا می گرفت (38). تمام شواهد نشان می دهد که آن امام از نظر سیاسی و اجتماعی، بر خلاف نظر متداول، کاملاً فعال بود (39) و شورشهای بعدی برخی از فرزندان او و مساله تصمیم آتی مامون نیز تا حدود زیادی مؤید این بینش است که وی در جامعه به عنوان رهبر مخالفین دولت وقت شناخته می شده است. گروه کثیری از مردم از جمله بسیاری از سنیان (40) او را به عنوان خلیفه قانونی و رئیس مشروع حکومت اسلامی می شناختند (41) که این به معنای اعلام غیر قانونی بودن خلیفه مستقر در بغداد، بود. این وضع طبعاً خلیفه زمان، هارون الرشید (170-193) را بیمناک ساخت. به دستور او امام در مدینه دستگیر شده و به عراق برده شد و پس از چند سال در زندان، سرانجام در سال 183 به شهادت رسید. گروهی از هواداران وی نیز دستگیر شدند که بی رحمانه شکنجه و آزار گردیدند (42). خبر شهادت آن بزرگوار در زندان، ضربه ای چنان شدید بر آرزوها و انتظارات شیعیان بود تا سالیان دراز بیشتر آنان نمی خواستند شهادت او را باور کنند و امیدوار بودند که که بالاخره روزی او دوباره ظاهر شود و حکومت حق را پایه گذاری کند (43). اعتقاد به قائم بودن آن حضرت که مستند به حدیثی بسیار مشهور در آن دوره بود، نمی توانست به این زودی و آسانی پایان گیرد.

تب و تاب شیعیان و انتظار تحول سیاسی در وضع موجود هنوز فروکش نکرده بود که اقدام مامون در معرفی امام رضا (ع)، به سمت ولایت عهدی خود، بر شور آن افزوده و شیعیان آرزوهای دیرینه خود را برای نخستین بار پس از کناره گیری امام مجتبی (ع) از خلافت در سال 41 هجری، از هر زمان به واقعیت نزدیکتر یافتند. بسیاری از مورخان احتمال داده اند که اقدام مامون برای کنترل و فرونشاندن آن تب و تاب بوده است. شهادت آن امام در سال 203، همه آن امیدها را برای سالیان دراز از میان برد؛ زیرا وضع جدید، امکان تحقق چنان آرزوها را عملاً منتفی کرد.

امام نهم و دهم، هر دو، در حالی جانشین پدران خود شدند که در سنین خردسالی بودند. نخستین بار که پس از درگذشت امام رضا (ع) این موضوع روی داد، بحثهای دامنه داری در جامعه شیعه پیش آمد که آیا یک کودک هفت ساله، از نظر شرعی و علمی می تواند واجد شرایط امامت و تصدی این مقام باشد؟ پاسخی که مطرح شد و در سطح وسیعی در جامعه شیعه پذیرفته گردید (44)، عملاً موجب تقویت و تایید نظریه ای شد که بر جنبه فوق طبیعی امام تاکید می گذارد و این، باز از اهمیت نقش سیاسی مقام امامت کاسته و آن را به شکل مساله فرعی و جنبی در می آورد.

جامعه شیعه در این تاریخ، پس از گذشت یکصد سال از زمانی که راه خود را از شاخه های دیگر جامعه اسلامی جدا کرده بود، به خوبی از نظر اصول نظری و نهادهای اجتماعی به شکل یک جامعه استقرار یافته و مشخص در آمده بود. بخش بزرگی از معارف کلامی و فقهی که به شکل روایات از امام باقر و امام صادق و در سطح کمتری از امام کاظم سلام الله علیهم در کتابها و مجموعه ها به وسیله دانشمندان شیعه مدون شده بود، جامعه شیعه را از نظر علمی خودکفا می ساخت، مگر در مواردی نادری که مساله کاملاً جدیدی پیش می آمد و یا در اخبار و روایات نقل شده از ائمه پیشین، تعارض یا اختلاف در تفسیر پیش می آمد. در این موارد مردم حکم واقعی مساله یا مورد را از ناحیه مقدسه (45) استفسار می کردند. علاوه بر این، شیعیان حقوق مالی مربوط به ائمه و

نیز هدایا را به آن آستان مقدس ارسال می داشتند. این وضعیت در چند دهه پایانی دوره حضور امام تا آغاز غیبت صغرا، همچنان ادامه یافت. از آن پس، شیعیان، از امام انتظار قیام در برابر خلافت جائر و تلاش در راه استقرار حکومت حق را نداشتند. خلفا با قدرت بر کار مسلط بودند و امکان چنین اموری وجود نداشت.

از وجوهی که اکنون دیگر به صورت منظم برای ناحیه ارسال می شد خمس بود. امامان نخستین، تا روزگار امام باقر (46) و امام صادق (ع) (47)، این مالیات را از پیروان خود نمی ستاندند. (48) اعتقاد عمومی بر آن بود که این مالیات را قائم آل محمد پس از آن که دولت حق را تاسیس نماید، دریافت خواهد کرد دریافت منظم و سیستماتیک این مالیات به عنوان یک فریضه مالی همگانی (49)، ظاهراً از سال 202 هجری آغاز شد که امام جواد (ع) به وکلای مالی خود در بلاد دستور داد از چند نوع درآمد مشخص که در سندی مکتوب تشریح شده است مطالبه خمس کنند (50). در آن سند، امام تأکید فرمود که ایشان خمس را فقط در همان سال که از قضا سال آخر زندگانی آن حضرت بود به دلیلی که مایل به ذکر آن نبودند خواهد ستاند. از اسناد تاریخی چنین بر می آید که پس از این، در سالهای آخر امامت حضرت امام هادی (ع) دریافت خمس به شکل منظم و با تشکیلات دقیق، به وسیله وکلای امام در نواحی مختلف کشور اسلامی، انجام می شده است (51).

ائمہ اطهار از روزگار امام صادق (ع) هدایای مالی را از شیعیان خود قبول می فرمودند (52). در آغاز، این وجوه عمدتاً از این اقلام تشکیل می شد: زکات، که بسیاری از شیعیان ترجیح می دادند به امام بپردازند (53)، صدقات و نذورات، موقوفات و هدایای عادی (54). شیعیان در زمان امام صادق (ع) وجوه مالی خود را شخصاً به امام یا خدمتکاران خاص که عهده دار امور منزل ایشان بودند پرداخت می کردند. در سال 147 منصور خلیفه عباسی دستور داد امام صادق (ع) را به دربار خلافت بیاورند و در آنجا ایشان را در موارد متعددی به بازخواست کشید، از جمله این که مردم عراق وی را به عنوان امام پذیرفته و زکوات خود را به او می پردازند (55). بر اساس روایت دیگر، او امام را متهم کرد که از پیروان خود خراج دریافت می کند که امام این تهمت را تکذیب نموده و اشاره فرمود که آنچه شیعیان برای ایشان می آورند، هدایای شخصی آنان است نه خراج دولتی (56). در زمان امام صادق (ع) تشکیلات وکالت هنوز ایجاد نشده بود و به نظر نمی رسد امام، کسی را برای این کار به عنوان وکیل در اخذ مالیات منصوب فرموده باشد (57). نظام وکالت که در میانه قرن سوم به یک تشکیلات بسیار منظم و هماهنگ تبدیل شده بود، نخست به وسیله امام کاظم (ع) بنیان نهاده شد.

وکلای امام کاظم (ع)، در همه شهرهایی که شمار قابل توجهی از شیعیان زندگی می کردند مانند مصر (58)، کوفه (59)، بغداد (60)، مدینه (61) و سایر جاها، حضور داشتند. در موقع شهادت آن امام، نمایندگان و وکلای ایشان وجوهی متعلق به آن حضرت به مبلغ ده هزار (62)، سی هزار (63) و حتی هفتاد هزار (64) دینار (65) و جز این در اختیار داشتند. این وجوه زیر عناوین مختلف از جمله «زکات» (66) به نمایندگان امام در مناطق مختلف پرداخت شده بود. حضرت رضا (ع) نیز تشکیلات منظمی که پدرش بنیاد نهاد بود حفظ فرمود و وکلایی از جانب خود در همه نقاط نصب نمود (67). این تشکیلات جدید در دوره امامت آخرین ائمه، همچنان توسعه و تکامل یافت. حضرت جواد (ع) ظاهراً علاوه بر وکلای ثابت و مقیم، گهگاه نمایندگان ویژه و سیاری نیز به جوامع شیعه می فرستاد که وجوه شرعی از جمله وجوهی که نزد وکلای مقیم گردآوری شده بود جمع آوری نموده و به خدمت ایشان برسانند (68). برخی از وکلای امام در این دوره در منابع سرگذشت رجال شیعه نام برده شده اند (69).

به طوری که از گزارش منابع قدیم (70) درباره عملکرد نهاد وکالت در دوران حضور ائمه بر می آید، این نهاد در

روزگار امام هادی (ع) به مرحله کمال خود رسید. امام شخصا بر این کار نظارت داشته و مرتبا دستور عملهایی به جامعه شیعه در نقاط مختلف می فرستاد که وجوه شرعی و حقوق مالی مربوط به امام را به نمایندگانی که در متن دستورالعمل نام برده می شدند پرداخت کنند (71). هر گروه از این وکلا، زیر نظر یک سر وکیل ارشد که مسؤول یک بخش بزرگ (مثلا عراق عجم یا خراسان) بود کار می کردند. درآمد دفتر امام با افزوده شدن مالیات خمس که وکلا اکنون به طور منظم و سالانه به عنوان «حق مقام امامت» (72) از شیعیان مطالبه و دریافت می کردند به طور وسیعی گسترش یافته بود. اما چون این مفهوم به این شکل و به عنوان یک واجب مالی سالیانه از تمامی درآمد خالص، برای جامعه شیعه تازگی داشت، سؤالات و استفسارات فراوانی در باره آن به عمل می آمد. از جمله سه وکیل ارشد امام: ابوعلی بن راشد (سر وکیل عراق) (73)، علی بن مهزیار (سر وکیل اهواز) (74) و ابراهیم بن محمد همدانی (وکیل منحصر منطقه همدان) (75) به آن حضرت گزارش دادند که آنان به سؤالاتی از جامعه شیعه در باب مفهوم حق مالی امام و دایره شمول آن رو به رو شده اند که خود، جواب درست آن را نمی دانستند (76). امام هادی (ع) تعداد بسیاری وکلای دیگر در ولایات و نیز چند وکیل و کارگزار ارشد دیگر در بغداد و کوفه و سامراء داشتند که نام بسیاری از آنان همراه توثیقاتی که از طرف امام نسبت به آنان انجام شده است در متون و منابع قدیم شیعه آمده است (77).

ذکر این نکته لازم است که تقریبا تمام رجال و بزرگانی که در ادوار اخیر امامت، از سوی چند امام آخر توثیق شده و به ثقه و معتمد و نظایر آن توصیف گردیده اند وکلای مالی امام بوده اند و این توثیقات در رابطه با قابل اعتماد بودن آنان در امور مالی بوده است؛ مانند علی بن جعفر همانی (78)، احمد بن اسحاق اشعری قمی (79)، ایوب بن نوح بن دراج نخعی (80) و ابراهیم بن محمد همدانی (81) که همه در یک دستورالعمل از جانب امام توثیق شده اند (82). بسیاری از وکلای ائمه در این ادوار، از جمله عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان که از سوی حضرت امام هادی و امام حسن عسکری سلام الله علیهما به عنوان ثقه و معتمد به جامعه شیعه معرفی شدند (83)، دانشمند به معنای شایع و معهود کلمه، یعنی مرجع علمی و اهل تدریس و افتا نبوده اند. کلمه ثقه در مورد این بزرگان به معنی وثوق مالی است، یعنی «الثقة المامون علی مال الله» (84). هدف از این توثیق ها به قرینه اهتمام ناحیه مقدسه در این دوره، راهنمایی و ارشاد شیعیان برای پرداخت وجوه شرعی بود که به چه کسی بپردازند نه برای ارجاع سؤالات مذهبی و فقهی، چنانکه برخی از دانشمندان شیعه در گذشته و حال (85) و به پیروی از آنان بعضی از شیعه شناسان خارجی (86) تصور کرده اند.

در سال 233 هجری، امام هادی (ع) به دستور متوکل عباسی (232-247) به سامراء آورده شد و زیر نظر قرار گرفت. در نتیجه فعالیتهای امام محدود شد و حداقل تا پایان دوره متوکل، وکلای امام، کانال عمده ارتباطی شیعیان با امام خود بودند (87). جامعه شیعه در این دوره از نظر سیاسی زیر فشار شدید قرار داشت. آنان از همه مناصب رسمی دولتی طرد شدند و از نظر اجتماعی منزوی گردیدند (88). مرقد مطهر امام حسین (ع) در کربلا که از مراکز عمده تجمع و زیارت شیعیان بود، با خاک یکسان شد (89). بسیاری از بزرگان شیعه از جمله چند تن از وکلای امام به زندان افتادند (90) و برخی اعدام شدند (91).

شاخه زیدی مکتب تشیع اکنون به عنوان یک مذهب، با تعالیم و معارف خاص خود، سر برافراشته بود و یک رقیب عمده برای تشیع امامی به شمار می رفت. در یک رساله با نام الرد علی الروافض که از این دوره باقی مانده است، نویسنده زیدی رساله که معاصر حضرت هادی (ع) بوده (92) از ایشان به خاطر دستور پرداخت خمس درآمد در شرایط آن روز و این که ایشان در سراسر شهرها وکلایی برای این امر نصب کرده اند شدیداً انتقاد می کند

(93). مشابه چنین انتقادات و جملاتی را نویسندگان زیدی دیگر نیز تا پایان قرن سوم انجام داده اند (94) که توسط دانشمندان شیعه بدان پاسخ مناسب داده شده است (95).

اهتمام ناحیه مقدسه به حسن جریان امور در مسائل مالی مربوط به مقام امامت، در دوره امام عسکری (ع) و سپس تا دوره غیبت صغرا ادامه یافت. متن برخی از نامه هایی که حضرت عسکری (ع) به وکلای خود در این باره مرقوم فرمودند در منابع قدیم و معتبر ضبط شده است (96). در این نامه ها امام بر اهمیت پرداخت بموقع وجوه شرعی از طرف شیعیان تاکید کرده اند. روشن است که نیازهای مالی دفتر مقام امام برای تامین مصالح و حوائج جامعه شیعه که دوره سختی را از سر می گذراند، فزونی گرفته بود. در یک نامه که به صورت غیر معمول و بسیار طولانی است و امام آن را به یکی از بزرگان جامعه شیعه در نیشابور نوشته بودند، امام از مسامحه شیعیان آن منطقه که حقوق مالی خود را مانند زمان پدر بزرگوارش به صورت منظم و درست نمی پرداختند گله فرموده است. در همان نامه، امام اشاره نموده اند که مکاتبات میان ایشان و شیعیان آن شهر در باره مطالبه حقوق مالی، به طول انجامیده و اگر به خاطر رستگاری و سعادت و نجات اخروی آنان نبود هرگز چنین اصرار و ابرامی نمی فرمود (97). در پایان نامه، امام نام چند تن از وکلای خود را در بلاد مختلف ذکر نموده و آنان را به درستی و امانت و حسن خدمت به پیشگاه امامت، ستوده است. متأسفانه در زمانهای بعد، برخی از وکلاء در اموال امام اختلاس کرده و برخی دیگر که از طرف امام وکالت نداشتند، با دعوی نمایندگی ایشان به سوء استفاده مالی و دریافت وجوه شرعی شیعیان می پرداختند به همین سبب، در این دوره افراد متعددی از اطرافیان امام به خاطر سوء استفاده های مالی، طرد و لعن شدند؛ از جمله یکی از همان وکلایی که نام او در همان نامه بالا آمده و مورد ستایش امام قرار گرفته بود (98).

عثمان بن سعید عمری که گویا از زمانی که امام هادی (ع) به سامراء انتقال افت به خدمت امام پیوسته بود، تا پایان زندگی ایشان خدمتگزار و کارپرداز بیت آن امام بود (99) و سپس، دستیار عمده و کارپرداز اصلی امور مالی و دفتری حضرت، بود. روزگار ایشان عملاً مانند رئیس دفتر امامت خود بود (101). او پس از درگذشت امام عسکری (ع) همچنان رئیس دفتر امامت باقی ماند و به قرار سابق، وجوه مالی جامعه شیعه را به عنوان نیابت از فرزند ایشان که اکنون در پس پرده بیت بود، از شیعیان دریافت می کرد (102). پس از درگذشت وی، فرزندش محمد و سپس دو تن دیگر، این روش را ادامه دادند. سرانجام با درگذشت فرد چهارم، دفتر مراجعات امامت و نهاد وکالت مالی به پایان رسید و دوره غیبت کبری که در آن، جامعه شیعه دیگر دسترسی به امام و نماینده منصوص او نداشت، آغاز شد.

پی نوشت ها :

1. درباره شکل تشیع در این دوره در مصادر اولیه اسلامی نگاه کنید به نامه هشام به عبدالملک به والی خود در کوفه در تاریخ طبری (ج 7، ص 169) و رساله حسن به محمد بن حنفیه در باب ارجاء (ص 24).
2. در این باره به خصوص نگاه کنید به حدیثی از امام صادق (ع) در رجال کشی (ص 425) که در آن آمده است:

«كانت الشيعة قبله [يعني امام باقر که در سطر قبل آن حدیث از وی سخن رفته است] لایعرفون ما یحتاجون الیه من حلال وحرام الا ماتعلموا من الناس حتی کان ابوجعفر ففتح لهم و بین لهم وعلمهم». همچنین رجوع شود به تفسیر عیاشی (ج 1، ص 203-202) که در حدیث مشابهی آمده است: «كانت الشيعة قبل ان يكون ابوجعفر وهم لایعرفون مناسک حجهم ولاحللهم ولاحرامهم حتی کان ابوجعفر فحج لهم و بین مناسک حجهم وحلالهم وحرامهم حتی استغنوا عن الناس و صار الناس یتعلمون منهم بعد ماکانوا یتعلمون عن الناس».

3. درباره این فرقه به خصوص نگاه کنید به ماده کیسانیه دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی از ویلفرد مادلونگ (چاپ جدید، ج 4، ص 838-836) و کتاب و داد القاضی: الکیسانیه فی التاریخ والادب (بیروت، 1974).

4. البته بسیاری از شیعیانی که در آن دوره گرد امام باقر (ع) بودند با مفهوم امامت به شکل واقعی آن آشنا نبوده و ایشان را امام معصوم منصوب نمی دانستند، ولی به هر حال خلافت را حق خاندان پیامبر می دانستند و ایشان را بزرگ و رئیس آن خاندان می شناختند. چنین مفهوم از تشیع در آن روزگار بسیار شایع بود.

5. موضوع تسلسل ریاست خاندان پیامبر و شناسایی جامعه از آن به شرح مذکور بخوبی در یک سند غیر قابل تردید تاریخی از نیمه اول قرن دوم منعکس شده است: نامه خلیفه دوم عباسی منصور (136-158ه.ق) به محمد بن عبدالله بن الحسن معروف به نفس زکیه (مقتول 145ه.ق) که متن آن در العقد الفرید ابن عبد ربه (ج 5، ص 83-82) و کامل میرد (ج 4، ص 119) و تاریخ طبری (ج 7، ص 570-569) آمده و در اصالت آن کسی تردید نکرده است. خلیفه عباسی در آن نامه که در زمان حیات امام صادق نوشته شده چنین می گوید: «وما ولد منکم بعد وفاة رسول الله افضل من علی بن الحسین... وهو خیر من جدک حسن بن حسن، وما کان فیکم بعده مثل ابنه محمد بن علی... وهو خیر من ابیک، ولا مثل ابنه جعفر، وهو خیر منک» درباره حضرت سجاد و حضرت باقر و مقام غیرقابل بحث آن دو بزرگوار از نظر جامعه اسلامی آن عصر همچنین بنگرید به: (قرب الاسناد، ص 132).

6. به عنوان نمونه، مراجعه کنید به: سیر اعلام النبلاء، اثر ذهبی (ج 13، ص 120) که می گوید امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و امام باقر همه شایسته و جامع شرایط خلافت بودند. «وکذلک جعفر الصادق کبیر الشان من ائمة العلم، کان اولی بالامر من ابی جعفر المنصور، وکان ولده موسی کبیر القدر جید العلم اولی بالخلافة من هارون». نیز نگاه کنید به: کتاب السنه، اثر خلال (ج 1، ص 238).

7. بنگرید رساله حسن بن محمد ابن حنفیه را در باب ارجاء (ص 24).

8. به خصوص نگاه کنید به غیبت نعمانی (ص 266، 287 و 288 و 295)؛ اصول کافی (ج 1، ص 369 و ج 8، ص 81).

9. بویژه نگاه کنید به ماده مهدی در چاپ جدید دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، از ویلفرد مادلونگ.

10. اصول کافی، ج 8، ص 341، 80؛ هدایه خصیبی، ص 243-242.

11. اصول کافی، ج 1، ص 342، 368، 536؛ غیبت نعمانی، ص 168-167، 169، 215، 216 و 237؛ کمال الدین، ص 325. همچنین نگاه کنید به المقالات والفرق، اثر سعد بن عبدالله اشعری، ص 75؛ رساله پنجم شیخ مفید در غیبت، ص 400.

12. نگاه کنید به: اصول کافی، ج 8، ص 160؛ العبر ذهبی، ج 1، ص 209.

13. اصول کافی، ج 1، ص 307 و ج 8، ص 331؛ رجال کشی، ص 158 و 398؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 362. نیز نگاه کنید به: دعائم الاسلام، ج 1، ص 75.

14. اصول کافی، ج 2، ص 242؛ نیز بنگرید: مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 362.
15. اصول کافی، ج 8، ص 231؛ رجال کشی، ص 353-354.
16. مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 355-356 (به نقل از مآخذ قدیم تر)؛ ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 179. همچنین نگاه کنید به: اصول کافی، ج 8، ص 274.
17. اصول کافی، ج 2، ص 242.
18. اصول کافی، ج 1، ص 368؛ غیبت نعمانی، ص 198، 288، 294 و 320؛ غیبت شیخ، ص 262، 263 و 265.
19. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج 7، ص 603؛ مقاتل الطالبیین، ص 273؛ رجال کشی، ص 362 و 365. البته این سکوت سیاسی امام موجب نشد که خلیفه را از آزار دادن و سوءظن نسبت به آن حضرت بازدارد. نگاه کنید به: العقد الفرید، ج 3، ص 224.
20. نگاه کنید به: عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 310؛ امالی شیخ، ج 2، ص 280.
21. نگاه کنید به: رجال کشی، ص 336 و 383-384؛ رجال نجاشی، ص 144-145.
22. اصول کافی، ج 2، ص 221-226 و 369-372. نمونه چنین فعالیتها را در آن زمان در بصائر صفار ببینید (ص 244).
23. محاسن برقی ج 1، ص 200، 201 و 203؛ اصول کافی، ج 1، ص 167-165.
24. برای مثال، نگاه کنید به: محاسن برقی، ج 1، ص 289-288؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 327؛ اصول کافی، ج 1، ص 181؛ رجال کشی، ص 281، 349، 419، 421، 422-423 و 427. چنین عکس العملی از امام کاظم نیز روایت شده است. نگاه کنید به: رجال کشی، ص 283.
25. غیبت شیخ، ص 263.
26. درباره او به خصوص نگاه کنید به ماده محمد بن عبدالله النفس الزکیه در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، چاپ اول، ج 3، ص 665-666؛ چاپ دوم، ج 7، ص 388-389.
27. کمال الدین، ص 649؛ عقد الدرر سلمی، ص 116 و 119. نیز نگاه کنید به: مصنف ابن ابی شیبه، ج 8، ص 679 و القول المختصر ابن حجر هیتمی، ص 55. باز رجوع کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 534، داستان مرد شیعه ای که نذر کرده بود تا ظهور قائم آل محمد روزه بگیرد (که از سیاق کلام پیداست آن را امری قریب الوقوع می دانسته است).
28. اصول کافی، ج 1، ص 178؛ کمال الدین، ص 223، 224 و 229.
29. اصول کافی، ج 1، ص 178.
30. کمال الدین، ص 221 و 281.
31. همان، ص 221.
32. بصائر الدرجات، ص 331-332؛ اصول کافی، ج 1، ص 178؛ کمال الدین، ص 203، 205، 221، 223 و 228.
33. اصول کافی، ج 1، ص 170 و 172.
34. در این باره نگاه کنید به ماده عصمت در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی (چاپ جدید)، ج 4، ص 182-184.
35. بصائر الدرجات، ص 489-488؛ اصول کافی، ج 1، ص 179؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 272؛ کمال الدین، ص 201-204.

- این مطلب که این گفته ها و روایات همه مربوط به غلات است، بنا به تشخیص و تاکید شریف مرتضی است در کتاب شافی، ج 1، ص 42.
36. اصل محمد بن المثنی الحضرمی، ص 91؛ الامامة والتبصرة علی بن بابویه، ص 147؛ فرق الشیعه نوبختی، ص 92؛ المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری، ص 91؛ مقالات بلخی، ص 180؛ رجال کشی، ص 373 و 475؛ ارشاد مفید، ص 302؛ ملل ونحل شهرستانی، ج 1، ص 197 و 198. نیز نگاه کنید به کتاب الزینة ابوحاتم رازی، ص 290.
37. رجال کشی، ص 441.
38. کامل الزیارات ابن قولویه، ص 18؛ احتجاج ابومنصور طبرسی، ج 2، ص 167.
39. نگاه کنید به: مسائل جارودیه شیخ مفید، ص 39.
40. فرق الشیعه نوبختی، ص 95؛ المقالات والفرق سعد بن عبدالله، ص 94.
41. اصول کافی، ج 1، ص 486.
42. به عنوان نمونه نگاه کنید به: رجال کشی، ص 592-591 / رجال نجاشی: 326.
43. در آغاز شایعه ای بود که آن حضرت در فاصله هشت ماه مجددا ظهور خواهد کرد (رجال کشی، ص 406)، ولی چون انتظار آنان برآورده نشد، بعدا مدت را بدون تحدید زمانی تمدید کردند.
44. نگاه کنید به بخش دوم از اثر حاضر.
45. برای این اصطلاح (که از اوایل قرن سوم برای بیت رفیع امامت به کار می رفته است) در مآخذ قدیم نگاه کنید به اعلام الوری طبرسی، ص 418. همچنین رجال کشی، ص 532 و 534؛ رجال نجاشی، ص 344؛ غیبت شیخ، ص 172؛ اقبال سید بن طاوس، ص 47.
46. اصول کافی، ج 1، ص 544.
47. اصول کافی، ج 1، ص 408؛ تهذیب، ج 4، ص 138، 143 و 144.
48. نگاه کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 408؛ تهذیب، ج 4، ص 144. همچنین: غیبت نعمانی، ص 237 و عقد الدرر سلمی، ص 40.
- برای ذهنیت تقابل میان حقوق و مسؤولیتها که در ورای این فکر وجود داشته است، نگاه کنید به اصول کافی، ج 8، ص 224 که در آن از قول جناب اسماعیل فرزند حضرت صادق (ع) آمده است: «ان لکم علینا لحقا کحقنا علیکم... والله ما انتم الینا بحقوقنا اسرع منا الیکم» (نیز بنگرید: مقاتل الطالبیین، ص 375).
49. در برخی از روایات آمده است که امام کاظم (ع) نیز از یکی از هواداران خود خمس دریافت فرمود (عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 70) و امام رضا (ع) نیز به پیروان خود دستور داد که آن را بپردازند (کافی، ج 1، ص 547-548). با این همه، روایت اشاره شده در بالا از حضرت جواد (ع) بخوبی نشان می دهد که آن مالیات تا سال 220 به شکل منظم و همگانی از جامعه شیعه دریافت نمی شد و منظور ما در متن بالا نیز همین نکته است.
50. تهذیب، ج 4، ص 141. همچنین نگاه کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 389.
51. نگاه کنید به: وسائل الشیعه، ج 6، ص 348-349 و نقلهای آن از مآخذ اصلی و متقدم.
52. برای امتناع امام باقر (ع) از دریافت هدایای مالی پیروان خود، نگاه کنید به: غیبت نعمانی، ص 237 (وعقد الدرر سلمی، ص 40). برای قبول و پذیرفتن گاه به گاهی امام صادق (ع) نسبت به آن وجوه، نگاه کنید به: بصائر

الدرجات، ص 99؛ اصول کافی، ج 2، ص 512؛ عیون المعجزات، ص 87؛ الخرائج والجرائح؛ ج 2، ص 777.

53. تهذیب، ج 4، ص 60 و 91.

54. برای این موارد نگاه کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 538-537؛ رجال کشی، ص 434؛ تهذیب، ج 4، ص 91 و غیر اینها. برای دوره های بعد مراجعه کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 524 و 548، ج 4، ص 310، ج 7، ص 38 و 59؛ هدایه خصیبه، ص 342؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 442، ج 4، ص 232 و 237؛ کمال الدین، ص 498، 501 و 522؛ تاریخ قم، ص 279؛ تهذیب، ج 9، ص 189، 195-196، 198، 210 و 242؛ استبصار، ج 4، ص 123، 124، 126، 129 و 133؛ غیبت شیخ، ص 75، 91 و 225؛ اثبات الوصیه، ص 247؛ بحارالانوار، ج 5، ص 185، ج 51، ص 29.

55. مطالب السؤل ابن طلحه، ص 82.

56. بحارالانوار، ج 47، ص 187. همین اتهام بعدا علیه امام کاظم (ع) هم در دوره امامت حضرتش مطرح شد. نگاه کنید به: رجال کشی، ص 265؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 81.

57. در غیبت شیخ، (ص 210) گفته شده که نصر بن قابوس لخمی و عبدالرحمن بن حجاج به عنوان وکلای امام صادق (ع) فعالیت می کرده اند، مع ذلک در مآخذ اولیه شیعه مستندی برای این گفته دیده نمی شود. عبدالرحمن بن حجاج بعدها وکیل امام کاظم (ع) بوده و شاید همین، منشا انتساب فوق شده باشد (نگاه کنید به: قرب الاسناد حمیری، ص 191؛ رجال کشی، ص 431. در منبع اخیر (ص 265 و 269) دیده می شود که امام کاظم به وسیله عبدالرحمن بن حجاج پیامی برای یکی دیگر از هواداران خود فرستاده است که نشانه نزدیک بودن او به ایشان و اعتماد امام به او برای واگذاری این گونه ماموریتهاست). براساس نقل دیگر (اصول کافی، ج 6، ص 446؛ مهج الدعوات، ص 198) معلی بن خنیس خدمتکار امام صادق هم وجوه مالی مربوط به آن حضرت را از شیعیان دریافت می کرده است. روشن است که این، با مفهوم وکیل و وکالت به صورتی که بعدا در جامعه شیعه وجود یافت فرق دارد.

58. رجال کشی، ص 598-597؛ غیبت شیخ، ص 43.

59. رجال کشی، ص 459؛ رجال نجاشی، ص 249.

60. رجال کشی، ص 467-466.

61. همان، ص 446.

62. غیبت شیخ، ص 44.

63. رجال کشی، ص 405، 459 و 493.

64. همان، ص 467 و 493.

65. همان، ص 405، 459، 467، 468، 493 و 598.

66. همان، ص 459.

67. همان، ص 506؛ رجال نجاشی، ص 197 و 447؛ غیبت شیخ، ص 211-210.

68. برای مثال نگاه کنید به: رجال کشی، ص 596، که زکریا بن آدم اشعری وکیل مقیم امام در قم، به ایشان گزارشی درباره اختلاف نظر میان دو فرستاده مخصوص امام به آن شهر (مسافر و میمون) می دهد.

69. برای مثال، نگاه کنید: به رجال کشی، ص 549؛ رجال نجاشی، ص 197.

70. مانند رجال نجاشی، ص 344.

71. رجال کشی، ص 514-513.

72. اصول کافی، ج 1، ص 545 و 548؛ رجال کشی، ص 514، 577، 579 و 581-580؛ تهذیب، ج 4، ص 123، 138 و 143.

73. وی در سال 232 از طرف امام هادی (ع) به جای علی بن حسین بن عبد ربه که سه سال پیش از آن درگذشته بود (رجال کشی، ص 510) به سمت وکیل ارشد امام در عراق منصوب شد (همان منبع، ص 513-514). همچنین نگاه کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 59؛ تهذیب، ج 9، ص 234).

74. وی به جای عبدالله بن جندب و پس از درگذشت او، به عنوان وکیل ارشد امام در اهواز انتخاب شد (رجال کشی، ص 549).

75. رجال کشی، ص 608 و 612-611؛ رجال نجاشی، ص 344.

76. اصول کافی، ج 1، ص 547؛ تهذیب، ج 4، ص 123.

77. برای نمونه، نگاه کنید به: رجال کشی، ص 514-512.

78. عالیرتبه ترین وکیل و کارگزار امام هادی (رجال کشی، ص 532، 527 و 606 608؛ غیبت شیخ، ص 212). در متن توثیق بالا از وی به عنوان «الغائب العلیل» یاد می شود که معلوم می شود در دوره زندانی بودن علی بن جعفر صادر شده است.

79. وکیل موقوفات امام در قم (تاریخ قم، ص 211؛ غیبت شیخ، ص 212).

80. وکیل امام هادی در کوفه (رجال کشی، ص 514، 525، 572 و 612؛ رجال نجاشی، ص 102؛ تهذیب، ج 9، ص 196-195؛ استبصار، ج 4، ص 123؛ غیبت شیخ، ص 212).

81. وکیل امام در همدان که ذکر او در بالا گذشت.

82. متن توثیق در: رجال کشی، ص 557.

83. غیبت شیخ، ص 147-146 و 220-215.

84. همان، ص 216.

85. برای مثال، شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه، ج 18، ص 100 (به قرینه عنوان آن باب وسائل).

86. از جمله اتان کالبرگ در مقاله خود: «امام و جامعه در دوره پیش از غیبت»، ص 39-38.

87. نگاه کنید به: رجال کشی، ص 509 و 581-580.

88. مروج الذهب مسعودی، ج 5، ص 51-50.

89. تاریخ طبری، ج 9، ص 185؛ مروج الذهب، ج 5، ص 51.

90. رجال کشی، ص 608-607.

91. از جمله نگاه کنید به: رجال کشی، ص 603 (مقایسه کنید با تاریخ طبری، ج 9، ص 201-200) تاریخ بغداد، ج 7، ص 357. همچنین نمونه پاره کرده دیوان و بریدن زبان عبدالله بن عمار برقی شاعر شیعی این دوره که منتهی به مرگ او شد (معالم العلماء ابن شهر آشوب، ص 148؛ رسائل ابوبکر خوارزمی، ص 166؛ اعیان الشیعه، ج 8، ص 64؛ الغدير، ج 4، ص 140).

92. برای هویت نویسنده واقعی این اثر که به قاسم بن ابراهیم رسی، امام زیدیه در این دوره (متوفی 246) نسبت داده شده و نمی تواند از او باشد، نگاه کنید به کتاب ویلفرد مادلونگ درباره قاسم بن ابراهیم، ص 99-98.

93. الرد علی الروافض، برگ 106، پاورقی 108.

94. مانند ابو زید علوی در کتاب الاشهاد، بند. 39

95. نقض کتاب الاشهاد از ابن قبه، بندهای 4142.

96. رجال کشی، ص 581-577

97. همان، ص 580-575

98. این شخص عروة بن یحیی دهقان، وکیل ارشد امام در بغداد (رجال کشی، ص 543 و 579) بود که به سبب اختلاس در وجوه متعلق به ایشان مورد لعن قرار گرفت (همان منبع، ص 537-536 و 573-574). یکی دیگر از وکلایی که نام آن را در آن نامه آمده است، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال معروف به بلالی، بعداً به وسیله سفیر دوم امام دوازدهم، لعن و طرد گردید (غیبت شیخ، ص 245).

99. عثمان بن سعید، کار خود را در خانه امام هادی (ع) از یازده سالگی آغاز کرد (رجال شیخ، ص 420) و بعدها دستیار اصلی امام شد (اصول کافی، ج 1، ص 330؛ رجال کشی، ص 526 و غیر اینها).

100. نگاه کنید به: اصول کافی، ج 1، ص 330؛ غیبت شیخ، ص 215. در یک توقیع که از ناحیه مقدسه به نماینده امام در نیشابور که آن هنگام در سامراء بود ارسال شده است، به وی دستور داده می شود که «فلا تخرجن من البلدة حتی تلقی العمری رضی الله عنه برضای عنه وتسلم علیه وتعرفه ويعرفک فانه الطاهر الامین العفیف القریب منا والینا فکل ما یحمل الینا من شیء من النواحی فالیه یصیر آخر امره لیوصل ذلک الینا». (رجال کشی، ص 580).

101. بویژه نگاه کنید به: رجال کشی، ص 544، که عبارت متن به گونه ای است که گویا مؤلف حتی مطمئن نبوده که تصرفات جناب عثمان بن سعید همواره زیر نظر و اشراف مستقیم حضرت عسکری (ع) قرار داشته، و تمام جزئیات آن الزاماً مورد خواست و تصویب آن حضرت بوده است، که باید گفت منظور آن است که وی از طرف امام، اجازه و اختیار عام در امور مالی و مسائل مرتبط به آن داشته است.

102. الفصول العشره از شیخ مفید، ص 355.